

دلائل واقعی یورش به حزب توده ایران کدام بود؟

ن. کیانی

این اتحاد شوروی بود که برای دفاع از انقلاب ایران، مهمترین اطلاعات را در اختیار رهبری حزب توده ایران گذاشت تا رهبری انقلاب را در جریان قرار دهد، حزب توده چه اطلاعاتی داشت که در اختیار اتحاد شوروی بگذارد؟

"محسن رضائی"

فرماندهی که محاکمه نشده!

نقش

آفرینان

در کشاندن انقلاب 57 و جمهوری
اسلامی به ورطه کنونی!

دریادار افضلی و سرهنگ کبیری،
آشکارا از مواضع سیاسی حزب در
مطبوعات و جلسات عالی نظامی دفاع
می کردند، بنابراین شناسائی آنها
نیازمند کشف سازمان نظامی حزب
نبود و اساسا چنین سازمانی با آن
اهداف کودتائی که آقایان از
خودشان ساختند وجود نداشت!

در رابطه با آن مطلبی که در شماره 108 راه توده و در مورد علل یورش به حزب توده ایران و تاریخ نگاری هاشمی رفسنجانی چاپ شده بود چند نکته به نظر رسید که خواستم مطرح کنم.

1- اگر اشتباه نکنم، در کتاب خاطرات آنجا که رفیق کیانوری به مسئله کوزنچکین و سفر عسگر اولادی به پاکستان اشاره می کند، ویراستار کتاب در زیرنویس خود این مطلب را به ریشخند گرفته و آن را تبلیغات و ادعاهای حزب توده می نامد. آن مطلب را باید در کنار مطلب نشریه همشهری و تاریخی نویسی هاشمی رفسنجانی قرار داد تا معلوم شود واقعا سربازان گمنام امام زمان اطلاعات نداشته ای را پیدا کردند و زمینه یورش به حزب را فراهم ساختند و یا برنامه حمله به حزب، همانطور که رفسنجانی هم ناچار به اعتراف شده انگلستان ترتیب داد.

2- اگر به خاطر داشته باشید در جزوه " حکم تاریخ به پیش می رود " که در مهر ماه 61 و چند ماه قبل از ضربه به حزب منتشر شده است، در آنجا بخش مهمی از جزوه به تحلیل دلایل و علل تشدید توده ای ستیزی و در واقع تشریح زمینه های حمله به حزب اختصاص دارد، که یکی از جامع ترین و درخشان ترین تحلیل ها در این مورد است و در آنجا علل طبقاتی، اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیک و حتی روانی حمله به حزب مورد بحث قرار گرفته است. يك نکته مهمی در آنجا مطرح شده است و آن اینکه رفیق کیانوری بحث می کند که امپریالیسم هزار جور وعده می دهد که در صورت سرکوب توده ای ها به شما کمک خواهد کرد ولی آن ها دروغ می گویند و به کمتر از سرنگونی جمهوری اسلامی در خط امام رضایت نخواهند داد که مستندات آن در همین مطلبی که در شماره 108 "راه توده" آمده نقل شده است. من فکر می کنم با مطلبی که از قول هاشمی رفسنجانی نیز منتشر کرده اید و با توجه به نقش روشن شده وی در ادامه جنگ مفهوم آن جمله رفیق کیانوری روشن می شود، یعنی ضربه به حزب را باید در چارچوب سیاست ادامه جنگ مورد توجه قرار داد. به عبارت دیگر زمانی که حزب بر علیه ادامه جنگ موضع گرفت، آن بخش از رهبری جمهوری اسلامی که سرنوشت خود را با ادامه جنگ گره زده بود بتدریج از بدست آوردن پشتیبانی اتحاد شوروی در ادامه جنگ قطع امید کرده و با توجه به وعده هایی که امریکایی ها برای دادن اسلحه به آنان می دادند به این نتیجه رسید که نباید بابت آزادی فعالیت حزب این فرصت را از دست بدهد. این نکته ایست که خود رفیق کیانوری نیز چند بار در رابطه با سفر خبرنگاران واشنگتن پست به ایران، که نقش سفیر امریکا را بازی می کردند مطرح کرده است.

تصمیم به سرکوب حزب را با يك سلسله تبلیغات ضد شوروی توأم کردند تا رضایت کامل امریکایی ها جلب شود. البته، حداکثر آرزوهای آنان، بعدها درحد مسافرت مك فارلین به ایران متوقف ماند. سفر مك فارلین چنان زمینه چینی شده بود و چنان بهائی برای آن پرداخت شده بود که به خاطر ناکام ماندن آن حاضر شدند سید مهدی هاشمی که از جمله چند بنیانگذار اولیه سپاه پاسداران، عضو برجسته شورای فرماندهی سپاه پاسداران و منتشر کننده ارگان مرکزی سپاه پاسداران "پیام انقلاب" بود و تمام عملیات خارج از کشور سپاه زیر نظر مستقیم او انجام می شد را اعدام کنند و بروند به سمت برکناری آیت الله منتظری!

بنابراین، وقتی در آن سال ها که هنوز از ادامه جنگ زمان زیادی نگذشته و جمهوری اسلامی در موقعیتی بسیار بهتر و مناسب تر از سال های بعد بود، برای جلب نظر امریکا و فراهم ساختن زمینه سفر مك فارلین ها به ایران به حزب یورش آوردند، بسیار طبیعی است که در سال های دشوار پایانی جنگ و برای جلب حمایت امریکا و انگلیس دست به قتل عام آن ها بزنند!

در عین حال، از همین جاست که نخستین نشانه های روند گردش به راست در بخشی از رهبری جمهوری اسلامی، که تا آن زمان مواضع رادیکال داشت جوانه زند. گردش به راست

زمانی آغاز شد که بخشی از رهبری جمهوری اسلامی بدین نتیجه رسید که در صورت سرکوب توده ای ها امریکا برای حفظ قدرت به آن ها کمک خواهد کرد و انگلستان مشوق این کمک خواهد شد.

آنچه در سال 68 اتفاق افتاد، در واقع پایان روندی بود که از اواخر سال 61 و بدنبال مخالفت جدی حزب توده ایران با ادامه جنگ شروع شده بود و نه آغاز آن. ضمناً از همان جاست که نطفه های همکاری بخش نظامی جمهوری اسلامی با دار و دسته رفسنجانی و شرکت آنان در آلودگی های مالی و سیاسی بعدی بسته شد. حضور دوباره محسن رضایی در کنار رفسنجانی و انتصاب آن به دبیری مجمع تشخیص مصلحت نظام، بویژه پس از معلوم شدن نقش مخرب او در ادامه جنگ و نادانی هایش در عملیات جنگی ریشه در همان دوران دارد. پس از پایان جنگ بسیاری از فرماندهان سپاه، بصورت یکپارچه علیه محسن رضایی در سپاه موضع گرفتند و خواهان برکناری او شدند. تحت همین فشار، او پس از قبول آتش بس در تلویزیون ظاهر شد و به اشتباهاتش در جنگ اعتراف کرد. بسیاری معتقد بودند که بعد از این اعترافات او راهی زندان و سپس محاکمه خواهد شد، اما پیوندهائی که با هاشمی رفسنجانی داشت مانع این برکناری و محاکمه شد. محاکمه ای که بی شک پرونده ادامه جنگ را باز می کرد و پای بسیاری از رهبران جمهوری اسلامی بعنوان مشوقان جنگ، طرف های اصلی زد و بند با امریکا برای گرفتن سلاح و مجریان و مبتکران انواع توطئه های مالی و جانی در جمهوری اسلامی و در طول جنگ به میان کشیده می شد. این وضع اکنون هم ادامه دارد. یعنی، اگر پرونده ادامه جنگ و خریدهای تسلیحاتی و مناسبات بین المللی آن گشوده شود، نه فقط محسن رضایی که بسیاری از رهبران کنونی جمهوری اسلامی باید حساب پس بدهند. یکی از انگیزه های نگهداشتن رضایی در صحنه سیاسی کشور و کمتر پرداختن به نقش نظامی او و برجسته کردن نقش کنونی اش در مجمع تشخیص مصلحت نظام و بعنوان يك نیمچه سیاستمداری که چشم به دهان رئیس مجمع تشخیص مصلحت و رهبر دوخته و سرنوشت خود را به سرنوشت آن ها وصل کرده همین نکته است. **فرماندهی متهم و برکنار شده، اما در صحنه سیاسی مانده و محاکمه نشده!**

زمینه سازی برای تسویه حساب با چپ مذهبی!

نکته دیگری که در ارتباط با یورش به حزب توده ایران باید به آن توجه کرد آنست که بخشی از رهبری جمهوری اسلامی، که بعد از درگذشت آیت الله خمینی قدرت را قبضه کرد و نقش مهمی در یورش به حزب داشت، می کوشید با این یورش زمینه تسویه حساب با مذهبی های چپ و غیر هم عقیده با خود را فراهم سازد. آن ها برای این تسویه حساب نیازمند طرح و سپس تبلیغ کشف يك توطئه کودتائی توسط حزب و با هدایت و کمک اتحاد شوروی بودند تا رادیکال ترین بخش مذهبی داخل حاکمیت را تسویه و در فرصت مناسب قتل عام کنند. تهیه يك لیست از کارمندان سفارت اتحاد شوروی و اخراج آن ها هم زمان با یورش دوم به حزب با همین هدف صورت گرفت. بدون چنین تبلیغی و بدون به میان کشیدن پای اتحاد شوروی امکان فراهم سازی زمینه چنین تسویه حسابی ممکن نبود و به همین دلیل نیز در ماه های اول یورش به حزب و بویژه در فاصله دو یورش بیشترین تلاش جنایتکارانه خود را در زندان ها کردند تا از رهبری حزب اعتراف به "کودتا" بگیرند. این همان امریست که رفیق کیانوری با دقت بسیار آن را در نامه خویش به علی خامنه ای تشریح کرده است. نامه ای که سندی بسیار با ارزش است و باید اصل آن را برای ثبت در تاریخ جمهوری اسلامی حفظ کرد. البته، نامه ها و مکاتبات دیگری هم در این زمینه وجود دارد، که حتما در آینده منتشر خواهد شد! در همان هفته های اول یورش به حزب، با صراحت در برگه های بازجویی رهبران حزب و بعنوان سؤال مطرح می شد که اعضای فرماندهی سپاه پاسداران و رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی که عضو حزب توده ایران هستند را بنویسید!

طیفی که در حاکمیت آن زمان جمهوری اسلامی این توطئه را گام به گام پیش می برد از عسکراولادی و لاجوردی شروع شده و به امثال ذوالقدر، محسن رفیق دوست و محسن رضایی و دیگران در سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب آن دوران ختم می شد. در این طیف و در جریان کوشش برای گسترش یورش به حزب تا یورش به چپ مذهبی نقش آیت الله راستی کاشانی از رهبران انجمن حجیه را نباید فراموش کرد، که نماینده امام در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. او سهم به سزائی در انحلال این سازمان در آن سال ها، ایجاد انشعاب در آن سازمان، به فرماندهی رساندن امثال ذوالقدر و برخی از فرماندهان امروزی سپاه پاسداران داشت. وی اکنون عضو شورای نگهبان شده است!!

صریح ترین بیان در این مورد، همان وصیتنامه اسدالله لاجوردی خطاب به رهبران جمهوری اسلامی است که پس از قتل عام توده ای ها، قتل عام چپ مذهبی را توصیه کرده بود.

در دام اتهام توده ای بودن!

در آن دوران و آن سال ها، گروه سومی هم در رهبری جمهوری اسلامی بودند که نه با حزب دشمنی طبقاتی داشتند و نه با ادامه جنگ موافق بودند. این طیف یا با حزب خرده حساب های مذهبی داشت و یا خود در معرض تهمت توده ای بودن قرار داشت و در این زمینه، از ترس نمی توانست دست از پا خطا کند و در نتیجه عملا قادر نبود مانعی در راه اجرای نقشه های دو گروه دیگر شود و این يك اشتباه بزرگ برای آن ها بود، چرا که با این سیاست انفعالی، عملا راه را برای محاصره خود توسط همان ها که بعدها حکومت را قبضه کردند فراهم ساخت.

بنابر این می توان گفت که فراهم ساختن شرایط برای حمله به حزب ناشی از بوجود آمدن تقاهم بین دو گروه اول و دوم و خنثی شدن گروه سوم بود.

احتمالا تنها کسی که در هیچ يك از این چارچوب ها قرار نمی گرفت خود آیت خمینی بود. او هم امریکا را خوب می شناخت و می دانست که گول وعده های آن را نباید خورد، هم موافق آلوده شدن در ادامه جنگ نبود و هم می دانست که با حذف توده های ها از صحنه شطرنج سیاسی بعد از انقلاب، عملا بخش مهمی از نیروهایی که در آن دوران از او و جمهوری اسلامی هواداری می کنند و این هواداری در سطح بین المللی تاثیر و در اردوگاه سوسیالیسم آن روز بسیار اهمیت داشت را از دست خواهد داد. ضمن آنکه این هواداری و اصولا سیاست حزب در دفاع از انقلاب خود اهرم فشاری است به گروه های تندرو و ماجراجویی که با عملکردهای خود و بعنوان حرکات انقلابی و مخالف جمهوری اسلامی عملا جبهه مخالفان مذهبی و مرتجع وی را تقویت می کردند. نقل قولی که میرحسین موسوی - نخست وزیر وقت- از قول آیت الله خمینی در مصاحبه با يك نشریه چاپ قم و در توصیف تیزهوشی آیت الله خمینی کرده بود، تا حدودی همین امر را می رساند. موسوی درباره خبر ساختگی کودتای حزب توده، که وی آن را در جمع مسئولان اطلاعاتی به آیت الله خمینی گزارش داده بود و ظاهرا می گوید: وقتی خبر کودتای توده ای ها را به ایشان دادیم، ایشان تحلیلی از وضعیت شرق و غرب ارائه داده و این اطلاعات را غلط نامیدند و گفتند "دروغ است" و وقتی ما اصرار کردیم، ایشان گفتند من نمی گویم مراقب نباشید اما بدانید دروغ است و بعدا معلوم شد که ایشان درست می گفتند! (برای مطالعه متن مصاحبه میرحسین موسوی در این مورد مراجعه کنید به سایت راه توده، بخش کیانوری)

همین مصاحبه هم نشان می دهد که آیت الله خمینی، درباره نقش و موقعیت حزب، حداقل در همان چارچوب جهانی به موضوع نگاه می کرده است. یعنی آن چارچوبی که به موجب آن اردوگاه سوسیالیسم از انقلاب ایران و جمهوری اسلامی دفاع کرده و از اعمال جنون آمیزی نظیر کودتا دفاع نمی کرده است. او خود می دانست و شاهد بود که این غرب و شبکه های نظامی نظام شاهنشاهی سرنگون شده بودند که دست به عملیات کودتائی می زدند و بعدها کسان دیگری مانند قطب زاده هم که از کنار دست آیت الله خمینی اقدام به عملیات کودتائی کردند از حمایت غرب و مخصوصا امریکا برخوردار بودند و حزب توده ایران با تمام امکانات خود علیه این عملیات اقدام می کرد. اطلاعات بسیار مهم و ارزنده ای را دوستان شوروی در ارتباط با همین عملیات کودتائی در اختیار حزب ما گذاشته بودند تا آن را در اختیار رهبری انقلاب گذاشته و مانع تحقق عملیات کودتائی شوند. از جمله مهمترین این اطلاعات، نظر رئیس سازمان اطلاعات و جاسوسی امریکا درباره قطب زاده و انتقال آن توسط وزیر خارجه وقت پاکستان آقاشاهی و از آن بسیار مهمتر جزئیات طرح حمله عراق به ایران و ملاقات ها و سفر شاهپور بختیار به عراق و ملاقات وی با طارق عزیز و صدام حسین بود و قول و قرار برای تقسیم ایران و تشکیل حکومت تحت الحمايه عراق در جنوب ایران بود. در حقیقت، همانطور که شما هم چند بار و بدرستی نوشته اید، این حزب توده ایران نبود که اطلاعاتی را در اختیار اتحاد شوروی می گذاشت، بلکه برعکس، این اتحاد شوروی بود که از طریق رهبری حزب توده ایران اطلاعاتی را برای خنثی سازی توطئه ها، کودتاها و حملات نظامی به ایران در اختیار رهبری جمهوری اسلامی می گذاشت تا از انقلاب ایران دفاع شود. آن ها که حمله به حزب توده ایران را سازمان دادند، اتفاقا از همین مسئله بشدت عصبانی و نگران بودند و با تبلیغات پوچ جاسوسی به حزب ما یورش آوردند. آن ها نام این ارتباط ها و این کمک های اطلاعاتی اتحاد شوروی به انقلاب ایران را جاسوسی گذاشتند و آنهم جاسوسی حزب ما برای اتحاد شوروی، در حالیکه این ارتباط درست برعکس بود. تمام اردوگاه انقلاب جهانی در آن دوران نگران سرنوشت انقلاب ایران بودند و از هیچ کمک اطلاعاتی و فنی برای یاری رسانی به انقلاب ایران و جلوگیری از توطئه های امریکا علیه آن دریغ نکردند. این يك ارتباط انقلابی و در جهت حمایت از مردم و انقلاب آنها بود و نه ارتباط جاسوسی.

اما، علیرغم همه این واقعیات و زیر فشار بی وقفه آقایانی که مصمم به ادامه جنگ بودند و انواع پرونده‌ها را برای حزب ساخته بودند، امکان مانور آیت‌الله خمینی نیز محدود شد. این محدودیت را فشارهای برخی از هواداران و همکارانش از يك طرف و ترس از ادامه تبلیغات و فشارهای مراجع تقلیدی که در حوزه‌های مذهبی و بویژه قم نشسته و بر هر عمل حکومتی آیت الله خمینی ایراد شرعی و مذهبی می گرفتند و بشدت مخالف آزادی فعالیت حزب و مطلع از نقش آن برای دفاع از انقلاب و خنثی سازی توطئه‌ها بودند تشدید کرد. در همین زمینه، این روحانیون بشدت از نقش حزب در خنثی سازی کودتای قطب زاده خشمگین بودند. کودتائی که يك سر آن به حمایت‌های غیر مستقیم و یا مستقیم آیت‌الله شریعتمداری و اطلاع وی از تدارك عملیات کودتائی قطب زاده باز می گشت! رهبری حزب توده ایران می دانست که این کینه و خشم با نقش حزب ما در مقابله با شورش حزب خلق مسلمان در آذربایجان و اشغال رادیوی تبریز به مدت سه روز شروع شده و با کشف کودتای قطب زاده به اوج خود رسیده بود.

بعد از یورش به حزب و باصطلاح کشف "کودتای حزب توده ایران"، آیت‌الله خمینی زیر فشار گزارش‌هایی که درباره اعترافات زیر شکنجه رهبری و کادرهای حزب به او می رساندند تنها دخالت مستقیمی که کرد آن بود که به لاجوردی که خواستار قتل عام همه توده‌ای‌ها بود گفت "سر این مارهای خوش خط و خال را بکوبید" و دستور داد که به اعضای معمولی حزب کاری نداشته باشید. بعد از این توصیه، تحریک توده‌ای‌ها به اتخاذ مواضع تند نسبت به جمهوری اسلامی در زندان‌ها شروع شد. در ارتباط با همین توطئه، در زندان کوشش می شد تا زیر شکنجه و انواع فشارهای جسمی و روانی و جو سازی در زندان، اعضا، کادرها و برخی اعضای رهبری حزب مواضعی ضد سیاست حزب در برابر انقلاب و آیت‌الله خمینی اتخاذ کنند. شبکه رهبران و هدایت کنندگان زندان‌ها و بازجوهای وابسته به آن‌ها با عجله از این مواضع اسناد و مدارك و فیلم تهیه کرده و در اختیار مقامات می گذاشتند تا تلاش برای آزادی اعضای حزب را خنثی کنند و مانع اجرای دستور آیت‌الله خمینی مبنی بر مقابله با رهبری حزب و آزادی اعضای آن شوند. آنها می دانستند که در این صورت بسیاری از حقایق مربوط به اتهامات دروغ، شکنجه‌ها و پرونده سازی‌ها به این ترتیب از درون زندان به خارج از زندان راه یافته و فاش خواهد شد و به این ترتیب، رهبری حزب که در زندان مانده بود نیز از اتهامات وارده مبرا می شد و زمینه آزادی آن‌ها عملاً فراهم می شد و این درست خلاف همه نقشه‌ها و توطئه‌های آنهایی بود که در رهبری جمهوری اسلامی یورش به حزب را برای اهداف زدوبند و معامله با انگلستان و امریکا سازمان داده بودند. در بیرون نیز، امریکا و انگلیس با تمام نیرو در پی حذف کامل حزب ما از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی بودند و آن را مهمترین گام برای نابودی انقلاب می دانستند و به همین دلیل وعده ارسال اسلحه، حمایت از جمهوری اسلامی در برابر عراق و حفظ مناسبات پشت پرده را می دادند. یعنی ادامه همان پیامی که خبرنگاران واشنگتن پست، به بهانه سفر مطبوعاتی به ایران به مقامات طراز اول جمهوری اسلامی رسانده بودند.

درباره نظامیان توده‌ای

نکته دیگری که در همین رابطه مطرح است و شما هم در این اواخر به درستی بر روی آن انگشت گذاشته اید مسئله اطلاع جمهوری اسلامی از وضعیت نظامیان توده‌ای است. بجز اطلاعاتی که رفیق کیانوری در این مورد ارائه داده است بنظر می آید که شواهد دیگری هم در تائید این نظر وجود دارد، که نشان می دهد حزب با آگاهی از این امر که رهبر جمهوری اسلامی و برخی همکاران او از فعالیت برخی نظامیان در ارتباط با حزب توده ایران با خبرند به ارتباط‌های خود با این نظامیان ادامه می داد. بنابراین، دستگیری این نظامیان نه در چارچوب کشف اطلاع از ارتباط نظامیانی نظیر افضلی، کبیری، آذرفر، عطاریان فر و

افسرانی در این سطح با حزب توده ایران صورت گرفت، بلکه برای تکمیل سناریوی کودتای حزب توده ایران دست به این عمل ناجوانمردانه صورت گرفت. رهبری حزب نه قصد کودتا داشت و نه قصد پنهان سازی این نظامیان برای زمان کودتا، چرا که اگر غیر از این بود، قطعاً ارتباط این نظامیان را با رهبران وقت جمهوری اسلامی مانند علی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، ریشه‌ری، قدوسی، بنی صدر و دیگران قطع می کرد و کوچکترین اطلاعاتی را که شك و تردید نسبت به آن ها را برانگیزد در اختیار رهبران جمهوری اسلامی قرار نمی داد و این شبکه را برای روز عمل سازمان می داد و حفظ می کرد. آقایان حکومتی که نامشان در بالا آورده شد، حداقل از ارتباط افرادی نظیر همان نظامیانی که در بالا نامشان آورده شد با حزب اطلاع داشتند. این نظامیان نیز در چارچوب همان توطئه جلوگیری از آزادی نظامیان و فاش شدن دروغ کودتای حزب توده ایران و افشاگری های آن ها در ارتباط با همکاری هایی که با رهبری انقلاب داشتند تیرباران شدند، در حالیکه همه آن ها خدمات بزرگی در امر دفاع از میهن و انقلاب انجام داده بودند.

در مورد این اطلاع و عدم کوشش حزب برای پنهان ساختن ارتباط نظامیان با رهبری حزب توجه کنید که سال 1361 ناخدا افضلی با آیت الله خمینی ملاقاتی کرد. در آن ملاقات آیت الله خمینی جمله مهمی را در رابطه با اختلاف سپاه و ارتش در جبهه ها و هشدارهای ناخدا افضلی در این مورد گفت و آن اینکه «اگر مسلمانید به خاطر اسلام و اگر مسلمان نیستید به خاطر کشورتان با هم متحد شوید»، البته حزب اصولی را در جهت پنهان نگاه داشتن این رابطه های خود از بسیاری از روحانیون و غیر روحانیون حکومتی رعایت می کرد و این رعایت درست هم بود. در دستگاه حکومتی، مخصوصاً در دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی کسانی حضور داشتند که با سازمان های جاسوسی امریکا و انگلیس در ارتباط بودند، کسانی بودند که اخبار بیت آیت الله خمینی را هم به خارج می فرستادند، کسانی بودند که انفجارها و ترورها را هدایت کردند، کسانی بودند که بشدت از نقش حزب در خنثی سازی توطئه ها عصبانی و بیمناک بودند، کسانی بودند که طرح انفجار بیت آیت الله خمینی و حتی ریختن سم در غذای او را هم داشتند ولی سازمان جاسوسی مرتبط با آن ها با این عملیات موافقت نکردند زیرا طرح استحاله درونی جمهوری اسلامی و نفوذ در بیت آیت الله خمینی و کشاندن وی به مسیری که بعدها طی شد را به صلاح خود می دانستند و عملی تر و مفید تر می دانستند. این موقعیت مخصوصاً در ارتش و سپاه پاسداران و کمیته ها هم بود، اداره هشتم ساواک شاهنشاهی که دست نخورده به خدمت گرفته شده بود، اساساً کارش کشف همین ارتباط ها بود و رهبری حزب مطمئن بود که این اطلاعات در چند نسخه تهیه شده و نسخه ای از آن برای سازمان های جاسوسی انگلستان و امریکا و اسرائیل ارسال می شود. رهبری حزب ناچار بود برای دوری از گزند این افراد، امکانات و ارتباط های نظامی خود را خارج از چارچوب مرسوم سازمانی حزب حفظ کند، اما اطلاعاتی که از طریق آن ها بدست می آمد در اختیار رهبری انقلاب قرار می گرفت و تردید نبود که دریافت کنندگان این اطلاعات می دانند از چه کانال و چه افرادی این اخبار و اطلاعات را می گیرند و به صلاحشان نیست که این ارتباط ها را کور کنند، زیرا نمی توانستند خود آن ها را سازمان بدهند، ضمن آنکه به نقش کلیدی آن ها در حمایت از انقلاب هم در چارچوب سیاست حزب ما در دفاع از انقلاب اطمینان داشتند.

آن نقل قول از آقای خمینی در دیدار با دریادار افضلی بعدها در خیلی از پرسش و پاسخ ها توسط رفیق کیانوری تکرار شد، البته بدون آنکه اسمی از افضلی برده شود. حالا این سوال می تواند مطرح شود که از بین آن همه افرادی که با آیت الله خمینی ملاقات می کردند چرا این حرف به افضلی زده شد؟

فعلاً، تا بدست آمدن اسناد و شواهد دیگر می توان حدس زد که آیت الله خمینی یا گزارشش درباره توده ای بودن افضلی دریافت کرده بود و یا با تیز هوشی و زیرکی که داشته

از ملاقات ها، موضعگیری ها یا گزارش های مربوط به افضلی در این مورد حدس و گمان هایی پیش خود داشت.

اگر این حدس درست باشد، که درست هم به نظر می رسد، در آنصورت دو نتیجه مهم از آن گرفته می شود:

- 1- آیت الله خمینی می دانست افضلی توده ای است،
- 2- در آن مقطع بسیار حساس جنگی و با آگاهی از اختلافات سپاه و ارتش، توطئه های روحانیون مرتجع و مخالف رهبری او، ماجراها و اختلافات شدید سیاسی میان رهبران حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر و خطر شکاف در دستگاه حکومتی با بیان آن جملات خطاب به افضلی در واقع خواهان ادامه سیاست حزب در پشتیبانی از انقلاب و جمهوری اسلامی شده بود!

این امر، یعنی موقعیت دریادار افضلی و حدس و گمان درباره ارتباط های وی با رهبری حزب توده ایران، تنها شامل حال وی نمی شد. مواضع دیگر نظامیانی که بعدها دستگیر و اعدام شدند هم در مواقع بسیار حساس و بر سر حوادث مهم بسیار روشن و هماهنگ با سیاست عمومی حزب بود. مثلاً در ابتدای سال 61 روزنامه اطلاعات از قول سرهنگ عطاریان عنوان بزرگی را در صفحه اول خود نقل کرده بود که در آن عطاریان با صراحت موضع حزب در باره ادامه جنگ را از قول و زبان خودش اینطور بیان کرده بود: «طولانی کردن جنگ توطئه امریکا است».

همین موضعگیری های افضلی نزد آیت الله خمینی و جمله ای که وی به افضلی گفته بود و حتماً می دانستند به رهبری حزب منتقل خواهد شد و همین نوع صراحت در بیان مواضع حزب از زبان سرهنگ عطاریان، در عین حال حاوی پیام و پیامد بود. به عبارت دیگر عطاریان با تکرار آنچه حزب می گفت هم توده ای بودن خود را که احتمالاً برای رهبران جمهوری اسلامی آشکار بود پنهان نمی کرد و هم به این وسیله نارضایتی بخشی از نظامیان میهن دوست را که نمی توانستند با ماجراجویی ادامه جنگ با عراق موافق باشند اعلام می کرد و اینکه نمی تواند دانش نظامی خود را در خدمت يك سیاست غیر ملی و ضد انقلابی قرار دهد. سیاستی که توطئه امریکاست.

به شهادت علی اکبر ولایتی و جزوه های سپاه!

شاید به همین دلیل نیز بخش طرفدار ادامه جنگ در جمهوری اسلامی، بعدها که با یورش به حزب فرصت انتقام یافتند شدیدترین کینه خود را قبل از هر کس متوجه نظامیان توده ای کردند. اعدام نظامیان توده ای از جمله به این جرم بود که آنها حاضر به تأیید سیاست ادامه جنگ نشده بودند و گزارش های مختلفی درباره غلط بودن این سیاست در اختیار آیت الله خمینی گذاشته بودند و این خلاف منافع کسانی بود که دیدیم با ادامه جنگ، زمینه تسلط خود بر حاکمیت جمهوری اسلامی را فراهم ساختند و صاحب بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران شدند. آنها نه فقط با سیاست ادامه جنگ، بعنوان سیاستی به سود امریکا و ببار آوردن ویرانی و کشتار برای هر دو کشور مخالف بودند، بلکه به دلیل اعتبار و موقعیت نظامیشان، با سخنان و مواضع خود مانع اجرای نقشه های جنگ طلبان هم بودند. این افسران از نظر بخش جنگ طلب رهبری جمهوری اسلامی دیگر بی مصرف و حتی بالاتر از آن، زیان آور و مزاحم هم بودند.

این بخش از رهبری جمهوری اسلامی، علیرغم اطلاعی که از توده ای بودن امثال عطاریان، کبیری، افضلی و دیگران داشتند، نمی توانستند افسرانی مانند آن ها را که فرماندهان لایق جبهه های جنگ در غرب و جنوب بود، فقط به جرم توده ای بودن نابود کنند، ضمن اینکه درستی مواضع و سخنان آنان در جلسات نظامیان، در شورای عالی جنگ، در جلسات ستاد مشترك ارتش، در شورای عالی دفاع و حتی در جلسات مشترك با ریاست

جمهوری وقت و آیت‌الله خمینی روز به روز بیشتر ثابت می شد و بر اعتبار آنان هم در درون ارتش و هم در بیرون افزوده می شد. از سر راه برداشتن آن ها فقط در چارچوب يك برنامه وسیع تر اتهام جاسوسی و کودتا و غیره و تهاجم سراسری به حزب امکان پذیر بود. به این ترتیب همه چیز برای اینکه ضربه به حزب را برای بخشی از رهبری جمهوری اسلامی حیاتی کند فراهم شده بود و این نکته‌ای بود که عوامل انگلیس و امریکا هم در داخل کشور و هم در خارج کشور از آن اطلاع داشتند و براساس آن نقشه یورش به حزب را ترتیب دادند. فرار و یا ربودن کوزیچکین را ترتیب دادند و در ابتدا بخشی از رهبری حزب را به اتهام کودتا دستگیر کردند و سپس آنها را زیر فشار شکنجه قرار دادند تا به دروغ به این کودتا اعتراف کند و سپس در گام بعدی و بعنوان يك کشف مهم نظامی و خنثی کننده خطر کودتا، نظامیانی را دستگیر کردند که اغلب آن ها را از پیش می شناختند و آنها هم در تمام سال هائی که در مراکز فرماندهی و یا دفاتر مقامات حکومتی فعالیت داشتند نظرات و دیدگاه‌های خود را پنهان نساخته بودند. نه تنها نظرات خود را که هماهنگی کامل با نظرات حزب داشت پنهان نکرده بودند بلکه ظاهر اسلامی هم برای خود درست نکرده بودند تا نقش عامل نفوذی را ایفاء کنند، تا حدی که آیت‌الله خمینی در دیدار با افضلی به آگاهی از غیر مذهبی بودن او اشاره کرد!

وجه المصالحه

نشریه پیام امروز، پس از درگذشت نورالدین کیانوری نکته‌ای را از قول وی و در گفتگو با يك خبرنگار جوان ایرانی، که این اواخر برای گفتگو با مریم فیروز به خانه آنها رفت و آمد می کرده نقل کرده بود که در نوع خود جالب و تائید کننده نقطه نظرات بالاست. کیانوری بسیار کوتاه و دقیق می گوید: « ما را وجه المصالحه باجگیری از شوروی در زمان جنگ کرده بودند». یعنی جلب کمک نظامی شوروی به ایران و قطع کمک نظامی به عراق و لغو قراردادی که در این زمینه بین اتحاد شوروی و عراق وجود داشت! البته این هم يك بازی دو طرفه جاسوسی بین امریکا و انگلیس با بخشی از حاکمیت بود. امریکا و انگلیس می دانستند که در مناسبات بین‌المللی لغو این قرار داد ناممکن بود و اگر هم قطع می شد، به صورت همه جانبه به سود آن ها بود. آن ها در این صورت نه تنها عراق را در بست به اردوگاه خود می بردند، بلکه به اعتماد متحدان اتحاد شوروی در جهان و مخصوصا در میان کشورهای خاورمیانه لطمه بسیار جدی می زدند. عوامل آن ها در حاکمیت جمهوری اسلامی، با این نوع تحلیل‌ها و در باغ سبز نشان دادن ها یورش به حزب را به رهبری جمهوری اسلامی قبولاندند! و با همین بهانه، یعنی باج خواهی از اتحاد شوروی، آنقدر آن ها را در زندان‌ها نگاه داشتند تا در فرصت مناسب آن ها را قتل عام کنند!

در جزوه هایی که سپاه در مورد جنگ منتشر کرده و همچنین در کتابی علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه سابق نیز منتشر کرده، مسئله زندانیان توده‌ای در ارتباط با کمک یا عدم کمک شوروی در ادامه جنگ مورد توجه قرار گرفته است.

صرفنظر از اعدام های وسیع سال 67، که اوج جنایت و خیانت به انقلاب بود، حتی دوران کوتاه باز شدن فضا در زندان ها در يك دوران معین و سپس پایان این دوران با سخنان مجید انصاری در مورد توبه کردن توده‌ای ها در زندان و سپس اعدام دبیر اول سازمان جوانان حزب نیز با فراز و فرودهای جنگ و روابط ایران و امریکا از یکسو و نبرد درونی میان موافقین و مخالفین جنگ در رهبری جمهوری اسلامی در ارتباط مستقیم قرار دارد!

البته تحلیل پیامدهای جنگ باید در چارچوب وسیع تری صورت بگیرد، زیرا نه فقط سرکوب حزب یا کنار گذاشتن آیت‌الله منتظری بلکه حتی خانه نشین شدن و در حاشیه قرار

گرفتن خود آیت خمینی در سال های پایانی عمر وی نیز در همین عرصه ضرورت دارد مورد توجه قرار گیرد.

با ادامه جنگ، ظاهراً سرنوشت کشور قبل از هر جایی در جبهه ها تعیین می شد و اتفاقاً این همان عرصه ای بود که برخلاف سیاست و رهبری انقلاب آیت الله خمینی در آن توانا و آگاه نبود و به همین دلیل نیز اختیاراتش را به افراد مختلف و در راس همه آن ها طی دو نوبت مختلف به ابوالحسن بنی صدر، هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای واگذار کرد.

نتیجه آنکه آیت خمینی که از نظر شعور و درك سیاسی رقیبی در رهبری جمهوری اسلامی نداشت، با پذیرش این تحلیل که سرنوشت کشور در جبهه های جنگ تعیین می شود و نه در عرصه اقتصادی و سیاسی، عملاً و بتدریج تحت تاثیر گزارش ها و تحلیل های افراد سطحی، قدرت طلب و ناآگاهی نظیر محسن رضایی و یا روحانیون جاه طلبی مثل رفسنجانی قرار گرفته و آن ها برایش تعیین تکلیف می کردند. احتمالاً یکی از دلایل اصرار این افراد در ادامه جنگ همین امر، یعنی بدر آوردن اختیار رهبری کشور از چنگ آیت الله خمینی و مطرح شدن خویش بعنوان رهبران اصلی و جانشینان آیت الله خمینی بود!

به نقل از راه توده شماره 109 مرداد ماه 1380